

بازخوانی رابطه حقوق و ایدئولوژی در پرتو مطالعات میان‌رشته‌ای

فائزه دانشور

دریافت: ۱۳۹۵/۰۶/۱۰؛ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۷/۰۶

چکیده

رابطه حقوق و ایدئولوژی، مسئله‌ای پیچیده و مناقشه‌برانگیز است. این موضوع تا حد زیادی ناشی از تفاوت دیدگاه درباره تعریف مفاهیم ایدئولوژی و حقوق و همچنین راه‌های مختلفی است که این دو به هم مرتبط می‌شوند. در این بین، ناهمگونی ادبیات موجود درباره ایدئولوژی، بیشترین سهم را به خود اختصاص داده است. بر این اساس، به منظور تبیین رابطه حقوق و ایدئولوژی، ابتدا رویکردهای متفاوت نسبت به مفهوم ایدئولوژی و همچنین تعاریف عام و خاص آن، از طریق مطالعات میان‌رشته‌ای تبیین شده و سپس مفهوم منتخب نگارنده از ایدئولوژی ارائه می‌گردد. در ادامه، نظریه‌های مربوط به رابطه حقوق و ایدئولوژی ذیل سه عنوان کلی استقلال حقوق، خادمیت حقوق و تأثیرپذیری آن دسته‌بندی می‌شود. بررسی نظریه‌های یادشده حاکی از این است که نظریه استقلال در اثبات خودبستگی حقوق، توفیقی نداشته و عقیده خادمیت نیز قادر به پاسخ‌گویی به پرسش‌های اساسی درباره ادعاهایش، نبوده و همچنین، نظریه تأثیرپذیری از درک تأثیر متقابل حقوق بر ایدئولوژی غفلت کرده است. با این حال، دیدگاه مبتنی بر رابطه متقابل حقوق و ایدئولوژی، ضمن مفروض گرفتن تعریف خاصی از ایدئولوژی، توجه ما را به اهمیت مؤلفه‌های سیاسی و جامعه‌شناسانه در فهم و تفسیر حقوق جلب کرده و نقش حقوق را در تغییر فرهنگ سیاسی و ایدئولوژی حاکم بر جامعه، خاطر نشان می‌سازد.

کلیدواژه‌ها: حقوق، ایدئولوژی، استقلال حقوق، خادمیت حقوق، تأثیرپذیری حقوق، رابطه متقابل حقوق و ایدئولوژی.

بررسی ادبیات سیاسی و حقوقی موجود درباره رابطه حقوق و ایدئولوژی بیانگر اختلاف نظر شدید اندیشمندان در این باره است. این امر بیش از همه ناشی از تفاوت دیدگاه در مورد تعریف مفاهیم ایدئولوژی و حقوق و همچنین تنوع نگاه ارزشی صاحب نظران به مفهوم ایدئولوژی است. شایان ذکر است که برخی اندیشمندان در این باره با احتیاط سخن می‌گویند، زیرا در بسیاری از موارد، به ارتباط بین حقوق و ایدئولوژی اشاره می‌شود تا اعتبار حقوق مورد تردید قرار گیرد؛ بنابراین، در بسیاری از موارد، نظریه پردازان بدون توضیح مفهومی که از ایدئولوژی مراد می‌کنند، یک نظریه حقوقی را ایدئولوژیک می‌خوانند و از این طریق در صدد انکار و رد آن برمی‌آیند و در برخی مواقع نیز بدون توجه به تفکیک موجود میان تعریف‌های مختلف از ایدئولوژی، در پی پیراستن نظریه حقوقی از هرگونه عنصر ایدئولوژیک بوده و در نتیجه، نظریه را از پویش امر سیاسی و ارزش‌های اجتماعی محروم می‌کنند. بر این اساس، تبیین مفهومی ایدئولوژی، ارزیابی نظریه‌های مربوط به رابطه حقوق و ایدئولوژی، و شناخت رابطه این دو مفهوم، در حفظ استقلال رشته حقوق در عین پویایی آن، بسیار تأثیرگذار است.

در مقاله حاضر، نخست با این ادعا که آشفتگی‌های نظری و ناهمگونی ادبیات موجود درباره ایدئولوژی ناشی از فاصله گرفتن این اصطلاح از خاستگاه اصلی و معنای لغوی خود و همچنین تفاوت قابل توجه رویکردهای سیاسی، فلسفی، روان‌شناختی، جامعه‌شناختی، و فرهنگی در مورد این مفهوم بوده است، تلاش می‌شود از طریق مطالعات میان‌رشته‌ای مفاهیم عام و خاص ایدئولوژی و رویکردهای مختلف در مورد این مفهوم بررسی شود تا آشفتگی نظری موجود درباره این مفهوم در یک قالب منطقی منظم شود و سپس بر آن دسته از ویژگی‌های ایدئولوژی که در ارتباط وثیق با مفهوم حقوق قرار می‌گیرند تأکید شده و تعریف برگزیده نگارنده، ارائه می‌شود. در بخش دوم، نظریه‌های مطرح شده درباره رابطه حقوق و ایدئولوژی ذیل سه عنوان کلی استقلال حقوق، خادمیت حقوق و تأثیرپذیری حقوق از ایدئولوژی بیان شده و به اختصار مورد بررسی قرار خواهند گرفت. در این بخش، پس از تبیین معنایی که هریک از سه گروه یادشده از مفاهیم حقوق و ایدئولوژی مدنظر دارند، میزان توفیق آن‌ها در اثبات ادعایشان سنجیده خواهد شد. در بخش نتیجه‌گیری مقاله نیز ضمن تبیین رابطه بین حقوق و ایدئولوژی در دو مفهوم خاص و عام آن، رابطه متقابل حقوق با ایدئولوژی در تعریف برگزیده نگارنده تشریح خواهد شد. با وجود اینکه ادبیات سیاسی، فلسفی، جامعه‌شناسانه و حتی روان‌شناسانه سرشار از



مباحث مربوط به ایدئولوژی هستند و از سوی دیگر، در ادبیات حقوقی نیز بارها به «چیستی و ماهیت حقوق» پرداخته شده است، لیکن براساس بررسی‌های نگارنده، در پژوهش‌های حقوقی فارسی‌زبان، رابطه حقوق با ایدئولوژی، به‌طور خاص و مجزا، مورد بحث قرار نگرفته است. براین اساس، موضوع این مقاله، میان‌رشته‌ای، نو و تحلیلی است. همچنین انجام چنین پژوهش‌هایی از آن‌رو ضرورت دارد که مفهومی از حقوق و ایدئولوژی و رابطه آن دو ارائه می‌دهد که در عین پرهیز از فروکاستن حقوق به ابزاری برای مشروعیت‌بخشی به قدرت سیاسی حاکمان، آن را از پویش امر سیاسی و اجتماعی محروم نمی‌کند.

روش تحقیق مقاله حاضر، مبتنی بر یک روش توصیفی - تحلیلی و مقایسه‌ای با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و سایر منابع در دسترس از جمله کتاب‌ها، نشریه‌ها، سایت‌های اینترنتی و پایگاه‌های دیگر اطلاعاتی است.

۱. تبیین مفهومی ایدئولوژی

حتی اگر با ادعای مک‌للان^۱ در این باره که «ایدئولوژی» سیال‌ترین و پیچیده‌ترین مفهوم مطرح شده در علوم اجتماعی است (مک‌للان، ۱۹۹۵، ۱)، موافق نباشیم، با این حال تأمل در ادبیات گسترده، متنوع و متهافت درباره این مفهوم، سبب خواهد شد که آن را جزء مناقشه‌برانگیزترین و پیچیده‌ترین مفاهیم علوم اجتماعی بدانیم که در گفت‌وگوهای روزمره و مباحث دانشگاهی بسیار مطرح می‌شود. طیف گسترده تعریف‌های ارائه شده درباره این مفهوم، رویکرد متفاوت اندیشمندان به آن و همچنین تفاوت درخور توجه نگرش‌های ارزشی اندیشمندان به آن، باعث پیچیدگی مفهوم مزبور شده است. در ادامه با رویکردی میان‌رشته‌ای، به موضوعات یادشده پرداخته خواهد شد.

۱-۱. خاستگاه

از نظر لغت‌شناسی، اصطلاح ایدئولوژی از دو واژه یونانی «ایده» به معنای فکر، نظر، ذهن، و «لوگوس»، یعنی شناخت، تشکیل شده و به معنای «اندیشه‌شناسی» است (علی‌بابایی و آقایی، ۱۳۶۵، ۹۴). لغت‌نامه‌ها و فرهنگ‌های اصطلاحات، این واژه را به آرمان، انگارگان، اندیشه‌ورزی، مسلک، اعتقاد مسلکی، پندارها، اندیشوارگی، دانش ایده‌ها، ماهیت و سرچشمه عقاید، دکترین، عقاید و روش‌های تفکر فرد، گروه و طبقه خاص و مجموعه‌ای از ایده‌های ناظر بر

1. David McLellan





سیستم اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی معنا کرده‌اند (بریجانیان، ۱۳۷۱، ۳۹۳)، اما تعریف‌های خاص و علمی این واژه با معانی لغوی آن متفاوت است. دستوت دوتراسی^۱ به عنوان نخستین کسی که این اصطلاح را به‌کاربرد (ترکمان و نیک‌پی، ۱۳۸۹، ۱۷)، با پیشنهاد این واژه در پی آن بود که رشته علمی جدیدی به نام «ایده‌شناسی» را بنیان گذارد (بودن^۲، ۱۹۸۹، ۴۵) که موضوع آن «ایده‌ها» باشد؛ به این معنا که ایده‌ها را مانند ابژه‌هایی مستقل از هر نوع معنای متافیزیکی، در نظر گرفته و ریشه‌ها و روابط آن‌ها با یکدیگر را با روش‌های علمی مطالعه کند (کندی^۳، ۱۹۷۹، ۳۵۵). این اصطلاح به تدریج از معنای اولیه و دلالت مثبت خود فاصله گرفت. ناپلئون، نخستین کسی بود که این اصطلاح را با دلالت منفی به‌کاربرد. او ایدئولوگ‌ها را افرادی می‌دانست که به دنبال جایگزین کردن سیاست با ملاحظات انتزاعی هستند (بال و دگر^۴، ۱۳۸۷، ۴۶). از آن پس، این واژه در معانی بسیار متفاوت^۵، با رویکردهای گوناگون و دلالت‌های ارزشی مختلف، مطرح شده است. ایدئولوژی، گاه به عنوان مفهومی مثبت و راهگشا در راستای تحقق اهداف شخص یا گروه خاص، برخی اوقات به عنوان مفهومی منفی برای تحریف واقعیت، مشروعیت بخشی به قدرت سیاسی، و حفظ سلطه طبقه حاکم و در پاره‌ای موارد نیز بدون قضاوت ارزشی و به مثابه مفهومی خنثی مطرح می‌شود (ترکمان و نیک‌پی، ۱۳۸۹، ۲۷-۱۹).

با توجه به اینکه یکی از مهم‌ترین دلایل آشفتگی ادبیات موجود درباره مفهوم ایدئولوژی، رویکردها و چشم‌اندازهای متفاوت اندیشمندانی است که به این اصطلاح پرداخته‌اند، لذا در ادامه رویکردهای یادشده مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

۲-۱. رویکردها

نظر به اینکه ایدئولوژی به‌طور هم‌زمان دغدغه اندیشمندان علوم سیاسی، جامعه‌شناسان،

1. Destutte de Tracy

2. Boudonn

3. Kennedy

4. Terence Ball and Richard Dagger

۵. لازم به تأکید است که همیشه مرز روشنی بین حوزه‌های علم، دین، اقتصاد، حقوق، و... با ایدئولوژی وجود ندارد و برخی اوقات ایدئولوژی در ترکیب با سایر حوزه‌ها مطرح می‌شود که از آن جمله می‌توان به ایدئولوژی دینی، ایدئولوژی علمی و... اشاره کرد. به عنوان مثال، گاهی از «ایدئولوژی حقوقی» نام برده می‌شود تا حقوق به عنوان دستگاه فکری تامی معرفی شود که مدعی جامعیت و پاسخ‌گویی به همه موضوعات اجتماعی بوده و به دنبال الزام هنجارهای خود در تمامی عرصه‌های فردی و اجتماعی و حفظ نظم سیاسی موجود است (ترکمان، ۱۳۸۹، ۲۷). گاهی نیز برخی گرایش‌های حقوقی مانند شکل‌گرایی حقوقی به عنوان ایدئولوژی‌هایی قلمداد می‌شوند که با هدف خاص ارتقای جایگاه علمی و حرفه‌ای حقوقدانان در قلمرو حقوق مطرح شده‌اند (لاگالین، ۱۹۹۲، ۲۳).

روان‌شناسان، و فیلسوفان است، لذا رویکردهای متفاوت در مورد این مفهوم، بایستی از طریق مطالعات و بررسی‌های میان‌رشته‌ای تبیین شوند. در ادامه، پس از تشریح چهار رویکرد اصلی صاحب‌نظران به ایدئولوژی، رهیافت نظریه‌پردازان رابطه حقوق و ایدئولوژی درباره این مفهوم، تبیین خواهد شد.

برخی از اندیشمندان همچون لاک^۱ و دوتراسی، با اتخاذ رویکردی معرفت‌شناسانه، ایدئولوژی را به مثابه شاخه‌ای از علم تلقی کرده‌اند که موضوع آن، بررسی صدق و کذب عقاید براساس ملاک‌های علمی است (کندی، ۱۹۷۸). بعضی از اندیشمندان متأخر نیز با اصرار بر تقابل ایدئولوژی به عنوان آگاهی کاذب با معرفت صادق (ترکمان و نیک‌پی، ۱۳۸۹، ۲۷)، همین رویکرد را اتخاذ کرده‌اند. این نگرش به ایدئولوژی با معنای رایج آن در قرن بیستم، هیچ‌گونه قرباتی ندارد (رجایی، ۱۳۸۱، ۲۳۹). اندیشمندانی همچون فوکو، شیلز، گیرتز، و تربورن^۲ بر اتخاذ رویکرد معرفت‌شناختی در تعریف ایدئولوژی خرده گرفته و با اشاره به جدلی بودن ملاک صدق و کذب، خواستار اتخاذ معیار دیگری برای تفکیک ایدئولوژی از دیگر شیوه‌های ادراک شده‌اند. اعلام نظر فوکو در این باره که «ایدئولوژی را نمی‌توان در پرتو معیار صدق و کذب، تحلیل و ارزیابی کرد، زیرا حقیقت به خودی خود موقعیت‌مند بوده و پیشامدی تاریخی-جغرافیایی و هم‌زمان در ارتباط با قدرت است» (احمدوند و حمیدی، ۱۳۹۲، ۴۶) و همچنین اعتقاد مکنزی^۳ مبنی بر اینکه مؤلفه‌های عقل‌گرایانه درباره تمایز حقیقت از غیرحقیقت مقبولیت عام و جهان‌شمول نداشته و این مؤلفه‌ها در قلمرو اجتماعی-انضمامی خاصی مستقر هستند (مکنزی، ۲۰۰۵، ۹۴) را می‌توان در همین راستا ارزیابی کرد. بر همین اساس، تربورن پیشنهاد می‌کند که ملاک صادق یا کاذب بودن آگاهی، یک بار برای همیشه از تعریف ایدئولوژی کنار گذاشته شود (تربورن، ۱۹۹۹، ۵).

برخی دیگر مانند مارکس، انگلس، مانهایم، بل^۴، و... با رویکردی جامعه‌شناختی و سیاسی به مفهوم ایدئولوژی پرداخته و آن را به مثابه نظامی از ایده‌های تعیین‌یافته اجتماعی تلقی می‌کنند که اگرچه ضرورتاً درست نیستند، لیکن توانایی و ظرفیت فراوانی در ایجاد همبستگی اجتماعی، کنترل اجتماعی، بسیج توده‌ها، و تحریف و دست‌کاری در ذهن آن‌ها دارند (رحیمی، ۱۳۹۰، ۲۵).

1. John Lock.

2. Michel Foucault, Shils, Geertz & Therborn

3. Mackenzie

4. Karl Marx, Frederick Engels, Karl Mannheim & Daniell Bell



یکی از مهم‌ترین کارکردهای ایدئولوژی از منظر اجتماعی، کارکرد مشروعیت‌بخشی به قدرت حاکم و تلاش برای حفظ وضع موجود است. بر همین اساس، تامسون^۱، کارکرد ایدئولوژی را مشروعیت‌بخشی به قدرت گروه یا طبقه اجتماعی مسلط دانسته و می‌نویسد: «مطالعه ایدئولوژی به معنای بررسی روش‌هایی است که ایدئولوژی از طریق آن به حفظ روابط سلطه کمک می‌کند» (تامسون، ۱۹۸۴، ۴). از سوی دیگر، برخی از اندیشمندان، علاوه بر کارکرد یادشده، کارکرد مقاومت در برابر اقتدار سیاسی حاکم را نیز برای ایدئولوژی قائل شده‌اند. تقسیم‌بندی ایدئولوژی به سه قسم «ارتجاعی»، «اصلاح‌طلبانه» و «انقلابی» توسط الکساندر ماتیل^۲ نیز بر همین مبنا انجام شده است (هاکوپیان، ۱۳۸۳، ۲۲۴). بر این اساس، در رویکرد جامعه‌شناختی و سیاسی، بر عمل محور بودن ایدئولوژی تأکید شده و کارکردهای سیاسی و اجتماعی آن مورد توجه قرار می‌گیرند. نکته درخور توجه این است که افرادی که با رویکرد جامعه‌شناختی مفهوم ایدئولوژی را مورد توجه و بررسی قرار داده‌اند، لزوماً با نگرش ارزشی واحدی این پدیده را بررسی نکرده‌اند. برخی مانند مارکس و انگلس آن را به مثابه پدیده‌ای منفی و موهن نگریسته‌اند، بعضی مانند لنین آن را به منزله مفهومی مثبت و عده‌ای دیگر همچون هیوود^۳ این مفهوم را به عنوان پدیده‌ای خنثی تلقی کرده‌اند (رجایی، ۱۳۸۱، ۲۴۲).

گروه دیگری از صاحب‌نظران مانند آلتوسر و فروید^۴ به نیاز انسان به ایدئولوژی و تأثیرهای روان‌شناختی آن اشاره کرده‌اند. نقطه عزیمت در این رویکرد، فرد و آثار ایدئولوژی بر رفتار اوست. در این رهیافت، ایدئولوژی به عنوان منبع تثبیت ساخت روانی فرد، نگریسته می‌شود که او را در حل تعارض‌های درونی یاری می‌رساند. در تقسیم‌بندی انواع حافظه توسط روان‌شناسان، عقاید اجتماعی و ایدئولوژیک در «حافظه معنایی درازمدت»^۵ قرار دارند، در حالی که عقاید شخصی در «حافظه کوتاه‌مدت یا رویدادی»^۶ قرار می‌گیرند. از نظر آن‌ها، ایدئولوژی در حافظه معنایی به صورت «طرح‌واره»^۷ ذخیره و ته‌نشین می‌شود (فتوحی، ۱۳۸۸).

1. John B. Thompson

2. Karl Mannheim

3. Andrew Heywood

4. L. Althusser & Sigmund Freud

5. Long Term Memory (LTM)

6. Episodic Memories

۷. طرح‌واره (Scheme) یک ساختار انتزاعی است که اطلاعات ذخیره‌شده را سازماندهی و صورت‌بندی می‌کند و در هیئت شبکه‌ای از اندیشه‌ها و روابط درهم‌بافته، کار پردازش گزاره‌های کلامی را هدایت می‌کند (فتوحی، ۱۳۸۸). برگرفته از <http://karsi.blogfa.com/post-59.aspx>



دیدگاه آلتوسر درباره ایدئولوژی در پاره‌ای موارد، روان‌شناسانه می‌شود. از نظر او، ایدئولوژی به نظامی از اندیشه‌ها اطلاق می‌شود که مردم از طریق آن، به تجربه زندگی‌شان در جهان، ساختار می‌بخشند. این نظام به صورت سراسر است، درست یا غلط نیست، بلکه بیشتر شبیه شبکه پیچیده‌ای از روابط و نگرش‌هاست. نگاه ساختارگرایانه آلتوسر موجب می‌شود که انسان دیگر نتواند ادعا کند که بیرون از ایدئولوژی ایستاده و آن را به منزله چیزی کاذب می‌نگرد. از نظر او، تمام واژه‌هایی که ما از طریق آن‌ها هستی خود را درک می‌کنیم، از پیش آغشته و آلوده به ایدئولوژی هستند (لچت^۱، ۱۳۸۷، ۷۰). همچنین وی معتقد است، ایدئولوژی به روابط عاطفی و ناخودآگاه ما با جهان اشاره دارد که به جای وصف واقعیت، بیانگر اراده، امید، یا غم غربت است؛ از این رو، ایدئولوژی در ظاهر، توصیف‌گر امور واقع است، اما در باطن، عاطفی است (آلتوسر، ۱۹۶۹، ۲۳۴). بنا به آنچه گفته شد، در رویکرد روان‌شناختی، عموماً به ایدئولوژی با نگاه ارزشی‌خشی و به عنوان مفهومی نگریده می‌شود که با ناخودآگاه انسان سروکار داشته و در واقع یک خطای سیستماتیک ذهنی است، نه کوششی برنامه‌ریزی شده برای خودآگاهی یا فریب دیگران. در این نگاه، تمرکز اصلی، بر فرایندهای ذهنی انسان و ارتباط آن با ایدئولوژی بوده و در آن، تضادهای خاص اجتماعی‌ای بررسی نمی‌شود.

آخرین رویکرد در مورد ایدئولوژی، رویکرد فرهنگی است که برخی جامعه‌شناسان و انسان‌شناسان مانند رابرت ووتنوا^۲ و گیرتز آن را به کار برده‌اند (اخوان منفرد، ۱۳۸۰، ۳۴). در همین راستا، ووتنوا ایدئولوژی را به مجموعه‌ای از ساختارهای نظام‌مند که برای توصیف و انتقال معانی جمعی مشارکتی به کار می‌روند، تعریف می‌کند (اخوان منفرد، ۱۳۸۰، ۳۴). در این رویکرد، ایدئولوژی به عنوان یکی از عناصر اصلی و محوری فرهنگ نگریده می‌شود که از طریق آن، جامعه از خود تصویری پیدا کرده و وضعیت و موقعیت خود را تعریف کرده و در عین حال آرمان‌ها و خواسته‌های خود را بیان می‌نماید (اخوان منفرد، ۱۳۸۰، ۳۵). گیرتز بر این نظر است که دو نوع اندیشه را باید از هم تفکیک کرد؛ نخست، اندیشه‌هایی که بر اساس ضابطه صدق و کذب، تعریف می‌شوند و دوم، افکاری که برای فاعلان اجتماعی، مجالی را فراهم می‌کنند که در این دنیای پیچیده اجتماعی، حیرت‌زده و سردرگم نشوند. این اندیشه‌ها، مفاهیم و گزاره‌هایی را در بر می‌گیرند که هم توضیحی هستند و هم هنجاری و رابطه آن‌ها با واقعیت اجتماعی، رابطه‌ای نمادین، مشابه رابطه نقشه با واقعیت جغرافیایی است.

1. John Lechte

2. R. Wuthnow



او ایدئولوژی را از سنخ اخیر می‌داند (گیرتز، ۱۹۶۴، ۶۳). گیرتز ایدئولوژی را نیز مانند دین، هنر، و...، نظامی فرهنگی می‌داند که دارای دو ویژگی اصلی است؛ نخست، خودارجاع است و دوم، دارای سازگاری درونی^۲ (امامی، ۱۳۹۱، ۱۳). در این نگاه، ایدئولوژی چیزی فراتر از ابزاری ساده در خدمت منافع شخصی سیاستمداران حسابگر بوده و سیستم منسجم و به هم پیوسته‌ای از عقاید، ارزش‌ها، و نمادهاست که حامل ساختارهای معنایی رشد و نمو یافته در بستر فرهنگ است. آشکارا پیداست که در این رویکرد، نگرش ارزشی به ایدئولوژی، مثبت بوده و ایدئولوژی منبعی برای ایجاد سازگاری درونی و اجتماعی قلمداد می‌شود.

بررسی‌های میان‌رشته‌ای پیش‌گفته حاکی از این است که انسان‌شناسان، معرفت‌شناسان، روان‌شناسانی که درباره ایدئولوژی نظریه‌پردازی کرده‌اند، چندان دل‌مشغول رابطه حقوق و ایدئولوژی نبوده‌اند، بلکه این موضوع، دغدغه مشترک جامعه‌شناسان، فیلسوفان سیاسی و فلاسفه حقوق است که با رویکردی جامعه‌شناسانه و سیاسی به آن می‌پردازند.

از سوی دیگر، با توجه به اینکه برخلاف نظریه‌هایی که میزان ایدئولوژیک بودن آن‌ها با شاخص‌های معرفت‌شناختی مانند مشاهده‌های تجربی، قابل‌سنجش است (مدق، ۱۳۸۵، ۱۶)، حقوق و شاخه‌های مختلف آن، جزء «دانش‌های» مشتمل بر گزاره‌های توصیفی و تجویزی هستند که با شواهد عینی یا تجربی رد یا اثبات‌شدنی نیستند. بر این اساس، در نسبت‌سنجی ایدئولوژی و حقوق، رویکرد معرفت‌شناختی اتخاذ نمی‌شود، بلکه با توجه به قالب و ماهیت هنجاری و رسمی هر دو مفهوم حقوق و ایدئولوژی، این مباحث، غالباً توسط جامعه‌شناسان، فیلسوفان حقوق و اندیشمندان سیاسی مطرح می‌شود.

۳-۱. معانی عام و خاص

تعریف‌های اندیشمندانی که با رویکرد جامعه‌شناختی و سیاسی به ایدئولوژی پرداخته‌اند را می‌توان ذیل دو دسته تعریف عام و خاص طبقه‌بندی کرد. ایدئولوژی در مفهوم عام عبارت است از عقاید سازمان‌یافته و مشخص یک طبقه اجتماعی خاص (سروش، ۱۳۷۲، ۱۴) که نخست، مدعی پایه‌ای عقلی و علمی است (ترکمان، ۱۳۸۹، ۲۹)؛

۱. در این رویکرد، ایدئولوژی مانند دین به درون افراد متوسل می‌شود و نه بیرون. به تعبیر دیگر به خودفرمانروایی فرد متکی است و نه دیگرفرمانروایی. منبع و منشاء الزام‌آوری ایدئولوژی، قوه قهریه بیرونی نیست، بلکه خواست و پذیرش درونی فرد است (ملکیان، ۱۳۹۴). برگرفته از <https://neeloofar.org/mostafamalekian/1170-060994.html>

۲. سازگاری درونی ایدئولوژی به این معناست که ایدئولوژی به مثابه یک نظام، دارای اجزا و عناصر گوناگونی بوده که در ارتباط سازگار، هماهنگ و همسوی با یکدیگر قرار دارند. سازگاری درونی باعث می‌شود که ایدئولوژی، معقول به نظر برسد.



دوم، برای پیشبرد اهداف آن طبقه به کار گرفته می شود؛ سوم، با ارزش گذاری افراد به عنوان دوست یا دشمن، در پی ایجاد مرزبندی (ما - آن ها یا خودی - غیر خودی) است (بشلر^۱، ۱۳۷۰، ۶۷)؛ چهارم، معطوف به عمل بوده (هیوود، ۱۳۹۳، ۶۶) و هدفش، طرح نظم اجتماعی خاص و جهت دادن به اقدامات و فعالیت های سیاسی است (ترکمان، ۱۳۸۹، ۲۹)؛ پنجم، کارکردهای توضیحی، ارزشیابی، هویت بخشی، و برنامه ای دارد (بال و دگر، ۱۳۸۷، ۲۰)؛ ششم، رابطه معناداری با قدرت حاکم نداشته و الزاماً در پی توجیه و مشروعیت بخشی به قدرت حاکم نبوده و ضرورتاً تحت حمایت حکومت و قدرت سیاسی حاکم قرار نمی گیرد. بر این اساس، ایدئولوژی در معنای عام، یک هم بسته معنایی است که در جامعه، هویت جمعی ایجاد کرده و راهنمای عملی برای موضع گیری انسان ها در برابر حوادث فراهم می کند. بنابراین، کسانی که با نگرش خنثی به ایدئولوژی می نگرند و همچنین نظریه پردازانی که ایدئولوژی را پدیده ای گریزناپذیر دانسته و معتقدند، تمام واژه هایی که انسان از طریق آن ها هستی خود را درک می کند، آغشته و آلوده به ایدئولوژی هستند (آلتوسر، ۱۹۶۹، ۲۳۴) به ایدئولوژی، به معنای عام، نظر دارند. همچنین هنگامی که از کارکرد ایدئولوژیک شکل گرایی حقوقی برای تضمین جایگاه وکلای دانشگاهی در ارتباط با حرفه حقوق سخن گفته می شود (لاگلین^۲، ۱۹۹۲، ۲۳) یا ایدئولوژی در آثار ادبی - هنری سنجدیه شده^۳ و یک متن خاص سیاسی، ادبی، و... از نظر «تحلیل گفتمان انتقادی»^۴ فرکلاف^۵ مورد بررسی قرار می گیرد (اردستانی و ملاجعفری، ۱۳۹۵، ۱۳۲)، این مفهوم عام از ایدئولوژی مدنظر است.

از سوی دیگر، ایدئولوژی در معنای خاص، علاوه بر اینکه دارای ویژگی های مفهوم عام ایدئولوژی مانند نظام مند بودن، ادعای محتوای علمی، ارائه نوعی نظام ارزشی، جهان بینی و راهنمایی عمل و تلاش برای پیشبرد منافع یک طبقه خاص است، شاخص های دیگری نیز دارد که عبارتند از اینکه نخست، محصول طبقه حاکم بوده و به دنبال حفظ نظم موجود، مشروعیت بخشی به قدرت سیاسی حاکم و حفظ منافع آنان است (مارکس، ۱۹۷۰، ۴۷)؛ دوم،

1. Jean Baechler

2. Martin Loughlin

۳. به عنوان مثال، نگاه کنید به: طاهری، قدرت الله (۱۳۹۱). رد پای ایدئولوژی در آثار اولیه محمود دولت آبادی. فصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره ۲۴، ۱۴۱-۱۲۵؛ کاسی، فاطمه؛ طالبیان، یحیی؛ سیاهی پور، رحیمه (۱۳۹۳) تحلیل آثار صادق چوبک بر اساس جامعه شناسی ساخت گرا. فصلنامه مطالعات فرهنگ ارتباطات، (۲۵) ۱۵، ۱۱۴-۸۹.

4. Critical Discourse Analysis

از نظر فرکلاف، بازتاب ایدئولوژی در عناصر زبان در همه سطوح قابل بررسی است؛ از نظام آوایی گرفته تا واژگان و ساخت های نحوی و عناصر بلاغی. سبک شناس یا مفسر ادبی بر مبنای سرنخ ها و اشاره های موجود در متن و نیز با استفاده از متون دیگر (ساختارهای درونی شده ایدئولوژیک) به تعبیرهایی منسجم از متن دست می یابد (فرکلاف، ۱۳۷۹، ۹۹).

5. Norman Fairclough



به منظور دستیابی به اهداف بالا، دست به تحریف و ارائه گزینشی واقعیت‌ها می‌زند (ایگلتون، ۱۹۴۳، ۳۰)؛ سوم، قائل به یک پاسخ همیشگی و جهانشمول برای همه موضوع‌های مورد بحث خود است؛ چهارم، مفسر رسمی دارد و حکومت از طریق سازوکارهای الزام‌آوری مانند استفاده از قدرت سیاسی و همچنین قدرت فکریِ روشنفکران و نخبگان خود، در پی اجرا و الزام این نظام فکری خاص است (فیسک^۱، ۱۳۸۱، ۱۲۰)؛ پنجم، در برابر نوآوری، انعطاف ناپذیر است و با هدف یکسان‌سازی، خواستار حذف تفاوت‌ها و اختلاف عقاید می‌باشد (سروش، ۱۳۷۲، ۱۲۱)؛ ششم، تمامیت خواه بوده و به گونه‌ای نظام‌مند در پی تحمیل ارزش‌های خود در همه زوایای زندگی فردی و اجتماعی است (آرنت^۲، ۱۹۶۲، ۴۶۸).

به بیانی متفاوت می‌توان گفت، ایدئولوژی در معنای خاص به معنای «نظام جامع خیر» است در مقابل «نظام حق»؛ یعنی امر خوب در مقابل امر درست. با این حال ایدئولوژی با اخلاق به مثابه گونه‌ای دیگر از نظام جامع خیر، متفاوت است؛ به این معنا که برخلاف اخلاق که خودارجاع، شخصی، و دارای الزام‌آوری درونی بوده و به اقتدار سیاسی حاکم بی‌اعتنا است، ایدئولوژی در معنای خاص، دیگرارجاع، نهادی، دارای الزام‌آوری بیرونی، و به دنبال توجیه و مشروعیت بخشی به قدرت طبقه سیاسی مسلط بر جامعه است. همچنین ایدئولوژی در این معنا، مدعی حضور در تمام ساحت‌های حیات فردی و اجتماعی بوده و به خصوصی‌ترین حوزه‌های زندگی خصوصی و عمومی‌ترین عرصه‌های حیات جمعی، ورود کرده و همه‌گیر و تمامیت خواه است. بنا به آنچه گفته شد، ایدئولوژی در این مفهوم، به معنای ایدئولوژی حاکم در جامعه بوده و با توجه به ویژگی‌هایی چون جزمیت، تمامیت‌خواهی، و بی‌تحمل بودن در برابر تکثر و غیریت‌سازی، باعث استقرار نظام‌های توتالیتر، تمامیت خواه و تک‌صدایی می‌شود؛ بنابراین کسانی که با دیدی منفی و انتقادی به ایدئولوژی نگریسته‌اند، غالباً به این معنا از ایدئولوژی نظر داشته‌اند.

با توجه به اینکه این مقاله در پی تبیین رابطه حقوق و ایدئولوژی است، لذا برویگی‌هایی از این مفهوم تأکید می‌شود که با حقوق به عنوان قواعد و مقررات الزام‌آوری که در پی هدایت رفتار تابعان خود می‌باشد مرتبط است. بر این اساس، برویگی‌های هنجاری بودن، معطوف به عمل بودن، تلاش برای حفظ نظم سیاسی موجود، و مشروعیت بخشی به قدرت سیاسی حاکم و حمایت توسط همان قدرت، تکیه می‌شود.

1. John Fiske
2. H. Arndt

از این منظر، ایدئولوژی به مجموعه‌ای از گزاره‌های توصیفی و هنجاری اطلاق می‌شود که نخست، مدعی ارائه حقیقت بوده و با ارائه تفسیری ساده از واقعیت‌ها در پی نیل به اهداف خاصی هستند، دوم، مدعی جامعیت و توانایی ارائه پاسخ قطعی برای همه مسائل مبتلابه جامعه است، سوم، سیستم معطوف به عمل بوده و مردم را به انجام دادن یا انجام ندادن فعالیت‌های خاصی ترغیب می‌کند، چهارم، محصول طبقه حاکم و به دنبال توجیه و مشروعیت بخشی به دیدگاه سیاسی خاص و حفظ منافع حاکمان است، پنجم، مفسر رسمی دارد و حکومت به عنوان دستگاه پشتیبان ایدئولوژی حاکم، با استفاده از قدرت سیاسی در پی اجرا و الزام این نظام فکری خاص است.

وجه افتراق این تعریف از ایدئولوژی با معنای عام آن، کارکرد مشروعیت بخشی به قدرت سیاسی حاکم و تلاش برای حفظ نظم سیاسی موجود است. از سوی دیگر، تفاوت آن با تعریف خاص ایدئولوژی این است که در این مفهوم، ایدئولوژی تمامیت خواه نبوده و در پی تحمیل ارزش‌های خود در تمام زوایای فردی و اجتماعی و همچنین یکسان‌سازی تابعان و حذف تفاوت‌ها و اختلاف عقاید نیست.

۲. رابطه حقوق و ایدئولوژی

پس از تلاش برای صورت‌بندی و نظم‌دهی به طیف گسترده و ناهمگون تعریف‌های ایدئولوژی و ارائه تعریف برگزیده نگارنده از این مفهوم در رابطه با حقوق، در ادامه نظریه‌های ناظر بر رابطه حقوق و ایدئولوژی با سه عنوان کلی «استقلال حقوق»، «خادمیت حقوق» و «تأثیرپذیری حقوق»، ارائه شده و مفهومی که هریک از این نظریه‌ها از ایدئولوژی و حقوق در نظر دارند نیز تبیین خواهد شد.

۲-۱. استقلال حقوق

حقوقدان‌هایی که قائل به استقلال کامل حقوق از ایدئولوژی هستند، تلاش می‌کنند در تعریف خود از حقوق، نظریه‌ای غیرتقلیلی^۱ ارائه دهند. در این میان، اثبات‌گراها^۲ و شکل‌گرایان^۳ از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. اثبات‌گرایی حقوقی از جمله نظریه‌هایی است که وجود نظریه‌ای

۱. نظریه غیرتقلیلی یا Non Reductive نظریه‌ای است که معتقد به استقلال و منحصر به فرد بودن موضوع مورد بحث خود بوده و تعریف‌های خود را برحسب سایر علوم و معارف، ارائه نمی‌دهد (مارمور، ۱۳۹۲، ۲۴).

2. Positivist

3. Formalist





اخلاقاً بی طرف از حقوق را ممکن و مطلوب (لاگین، ۱۳۸۸، ۲۲) دانسته و قائل به یک مفهوم غیرارزشی (اخلاقاً بی طرف) از حقوق است (سیموندز، ۱۳۸۱، ۲۸). این نظریه بر دو باور بنیادین مبتنی است؛ نخست اینکه، هرآنچه در جامعه‌ای معین، به مثابه قانون در نظر گرفته می‌شود، اساساً واقعیتی اجتماعی یا عرفی است^۱ (تزاجتماعی^۲)، و دوم اینکه، هیچ ارتباط ضروری‌ای بین قانون و اخلاق وجود ندارد^۳ (تزتفکیک‌پذیری^۴) (کلمن و لیتزر^۵، ۱۳۹۵، ۵۰).

اگرچه تز تفکیک‌پذیری، منکر امکان هم‌پوشانی حقوق و اخلاق نیست، اما بی‌شک در بردارنده ادعایی درباره شرایط اعتبار حقوقی است که به موجب آن، مرجعیت و اعتبار هنجارهای حقوقی، مستقل از اخلاقی بودن محتوای آن‌ها است. هانس کلسن^۶، که با تلاش برای بسط نظریه غیرتقلیلی از حقوق در قالب «نظریه ناب حقوقی^۷»، به یکی از شاخص‌ترین نمایندگان این مکتب تبدیل شد، هدف نهایی خود را از ارائه نظریه یاد شده، «بسط یک نظریه حقوقی که از تمام ایدئولوژی‌های سیاسی و... میرا بوده و از استقلال و ویژگی بی‌همتای موضوع مورد بررسی خود آگاه باشد» (کلسن، ۲۰۰۲، ۱۶)، اعلام می‌کند. کلسن بر این نظر بود که هر نظریه‌ای درباره ماهیت قانون، باید مانع فروکاستن واقعیت‌های حقوقی به واقعیت‌هایی از هر نوع، خواه اجتماعی یا اخلاقی شود (کلسن، ۲۰۰۲، ۱۶). به نظر او، فلسفه حقوق باید به تشریح چیستی حقوق و اینکه حقوق چه چیزی هست (در مقابل اینکه حقوق چه باید باشد) محدود شود. بر این اساس، اینکه نظام حقوقی در کلیت خود یک قانون خاص خوب است یا بد، مسئله‌ای مجزا و در حوزه کار فیلسوفان اخلاق است (کلسن، ۲۰۰۲، ۲۵).

از سوی دیگر، بخش مهمی از نظریه حقوقی کلسن که در بررسی و سنجش میزان توفیق وی در تعریف حقوق به عنوان قلمروی مستقل از ایدئولوژی، راهگشا خواهد بود، بحث او درباره شرط اعتبار هنجار حقوقی و نظام حقوقی است. در نوشته‌های کلسن، ارتباط میان اعتبار حقوقی با

۱. تز اجتماعی، چیستی قانون را مسئله‌ای مربوط به واقعیت اجتماعی می‌داند که مستلزم هیچ ادعای اخلاقی‌ای نیست. بر این اساس، وجود و محتوای قانون را به طور کامل منابع اجتماعی تعیین می‌کنند (بیکس، ۱۳۸۹، ۱۳۷).

2. Social Thesis

۳. مسائل مربوط به وجود یا اعتبار یک قاعده حقوقی یا وجود یک نظام حقوقی را می‌توان و باید جدای از ارزیابی اخلاقی آن قاعده یا نظام تعیین کرد (هارت، ۱۳۸۳، ۴۹).

4. Separability Thesis

5. Jules L. Coleman and B. Leiter

6. Hans Kelsen

7. Pure Theory of Law.

آنچه او «مورد اجرا قرار گرفتن به طور کلی»^۱ می خواند (کلسن، ۱۳۸۷، ۳۴)، اهمیت محوری دارد (مارمور،^۲ ۱۳۹۲، ۳۲). از نظر او، «یک هنجار، به طور قانونی معتبر به حساب می آید، به شرطی که متعلق به نظامی از هنجارها باشد و آن هنجارها در کلیت خود اجرا شوند» (کلسن، ۱۹۶۱، ۴۲). مورد اجرا قرار گرفتن یک نظام هنجاری، از نظر کلسن به معنای انطباق کلی رفتار انسان ها با آن نظام است (کلسن، ۱۹۶۱، ۱۱۹).

همچنین با وجود اینکه کلسن در نظریه ناب حقوقی، حقوق موضوعه را یک نظم برخوردار از اعتبار عینی توصیف می کند، اما به صراحت اعلام می کند که این برداشت، به شرطی ممکن است که وجود یک هنجار پایه - مفاد فرض پیشینی اعتبار حقوقی برای نخستین قانون اساسی هر نظام حقوقی (کلسن، ۱۹۶۱، ۱۱۱) - از پیش مفروض گرفته شود؛ بنابراین کلسن، اعتبار عینی حقوق موضوعه را در گروه پیش فرض گرفتن هنجار پایه دانسته (کلسن، ۱۹۶۱، ۲۱۷) و می گوید، پیش فرض گرفتن هنجار پایه به طور منطقی تنها بر کسانی لازم است که هنجارهای مربوط را دلیل و راهنمای اعمال خود تلقی می کنند. در نتیجه از نظر او، هنجار پایه تنها در صورتی قانوناً معتبر است که در عمل، جماعت معینی از آن پیروی کنند (مارمور، ۱۳۹۲، ۳۳).

بنابراین، شرایط تعیین کننده اعتبار حقوقی هنجارها بنا بر نظر کلسن مشتمل بر واقعیت های مربوط به اعمال و تمایلات مردم بوده (کلسن، ۱۳۸۷، ۳۴) و مقوله ای انتخابی و به اصطلاح، یک گزینه ایدئولوژیک است (مارمور، ۱۳۹۲، ۳۶)؛ بنابراین، به نظر می رسد به باور او مفاد هنجار پایه هر نظام حقوقی یا اعتبار حقوقی آن نظام را رویه ها و عرف های عملی حاکم بر اجتماع مربوطه تعیین می کند؛ به گونه ای که یک انقلاب موفقیت آمیز سبب وقوع تغییری اساسی در محتوای هنجار پایه می شود. بر این اساس، اعتبار فعلی قانون در گروه پیروی گروهی از تابعان از آن هنجار پایه و نظام حقوقی است و در صورت تغییر ایدئولوژی حاکم و وقوع انقلاب، این اعتبار خدشه دار خواهد شد. بنا به آنچه گفته شد، کلسن اعتبار نظام حقوقی، هنجار پایه و قانون را به انتخاب های ایدئولوژیک افراد واگذاشته است. همین امر باعث بروز این انتقاد به او شده است که الگوی کلسن، به رغم فروکاستن یک نظام حقوقی به حداقل شکل ظاهری که عبارت است از زنجیره هنجارهای متوالی و به هم پیوسته، در ابتدای فرضیه خود به قلمرو همان عناصر روان شناختی،

1. Efficiency

اگرچه معادل تحت الفظی واژه Efficiency کارایی است، با این حال آن گونه که از محتوای عبارت های به کار رفته توسط کلسن برمی آید، مراد وی از این کلمه اجرا شدن هنجارهای حقوقی توسط مردم به طور کلی است.

2. A. Marmour.





اخلاقی، رفتار اجتماعی و... وارد می شود که در حلقه های پایینی هرم هنجارها با دقت حذف شده اند (بیکس، ۱۳۸۹، ۵۶۲). براین اساس، کلسن برای اثبات ادعای خود مبنی بر امکان ارائه نظریه ای ناب از حقوق به مثابه مفهومی مستقل از ایدئولوژی، توفیق نیافته است.

یکی دیگر از اثبات گرایان شاخص که به دنبال حذف هرگونه جنبه هنجاری از فلسفه حقوق و مبتنی ساختن نظام حقوقی بر ملاحظات عینی است، جان آستین^۱ است (لاگین، ۱۳۸۸، ۲۰). براساس نظریه «قانون به مثابه فرمان حاکم»^۲، اعتبار حقوقی^۳ قانون نه براساس ارزش ذاتی آن، بلکه براساس منشاء وجودی اش، یعنی خواست یا فرمان حکمران تعیین می شود (آستین، ۱۸۳۲، ۱۴). از نظر آستین، هنجاریت^۴ قانون نیز مبتنی بر ترس ناشی از ضمانت اجرای آن است (هارت، ۱۹۸۴، ۷۰). در این چشم انداز، افراد به این دلیل از قوانین اطاعت می کنند که مجبور به اطاعت از آن هستند نه اینکه معتقد به وجود تکلیف اطاعت باشند (کلمن و لیتر، ۱۳۹۵، ۵۷). هارت^۵ براین باور است که تصویری که آستین از قانون ترسیم می کند، به عنوان ابزار محدودکننده قلمرو آزادی فردی انسان هاست نه اعطاکننده و گسترش دهنده قدرت آن ها (کلمن و لیتر، ۱۳۹۵، ۵۵). از این چشم انداز آستین تا باور مارکسیست هایی مانند آلتوسر مبنی بر اینکه قانون، ابزار قهرآمیز دولت برای تحمیل عقاید و ارزش های ایدئولوژیک خود به مردم است (فیسک، ۱۳۸۱، ۱۲۰) فاصله چندانی وجود ندارد؛ بنابراین تصویر ارائه شده توسط آستین از قانون، آن را به ابزاری بی قید و شرط در اختیار حاکمان سیاسی برای تحمیل ایدئولوژی های خود، تبدیل می کند.

از سوی دیگر، نظریه شکل گرایی نیز در صدد ارائه دیدگاهی درباره حقوق است که مستقل از ایدئولوژی باشد. این مکتب، آرمان حقوق را رسیدن به جایگاه عملی هنجاری می داند که ذاتاً قابل فهم باشد. ذاتی بودن، حاکی از وضعیتی است که برای حقوق، درونی باشد (وینریب^۶، ۱۳۹۵، ۲۲۹). این نظریه در صدد نفی هرگونه پیوستگی میان قاعده حقوقی و مبانی نظری پیش از ایجاد و خلق قاعده حقوقی است و از این رو، به صراحت عنوان می کند که در راستای رفع تعارض ها و ابهام های احتمالی، تنها باید به نظام حقوقی متکی بود، ولو اینکه نتایج آن، عجیب یا غیرقابل پذیرش باشد (وینریب، ۱۹۹۵، ۳۵۲). لانگدل و طرفداران او در امریکا نیز اعلام

1. John Austin
2. Command Theory of Law
3. Legality
4. Legal Normativity
5. H.L.A. Hart
6. E. Weinrib

می‌کنند، علم حقوق باید مستقل باشد و هنجارهای خود را به‌طور مشخص، از منابع حقوقی و نه از ادعاهای خدشه‌پذیر دینی یا فلسفی یا اقتصادی و سیاسی دریافت کند (کلهر، ۱۳۸۵، ۲۰). همان‌گونه که گفته شد، از نظر طرفداران «استقلال حقوق از ایدئولوژی»، حقوق اساساً مستقل از علوم تجربی و انسانی بوده و ارائه تعریف از چیستی و اعتبار حقوقی، بدون ارجاع به هنجارهای اخلاقی و سیاسی، مطلوب و امکان‌پذیر است. بر این اساس، اثبات‌گرایان و شکل‌گرایان تلاش می‌کنند حقوق را به‌گونه‌ای تعریف کنند که هیچ‌گونه تأثیری از هنجارهای غیرحقوقی مانند ایدئولوژی نپذیرد.

پیش از بررسی میزان موفقیت نظریه‌های یادشده در زدودن حقوق از هرگونه عنصر ایدئولوژی، ذکر این نکته ضروری است که تعریفی که این اندیشمندان از ایدئولوژی در نظر داشتند، تعریف عام آن بوده و ویژگی‌هایی چون تلاش برای مشروعیت‌بخشی به قدرت حاکم یا الزام از طریق قدرت قاهره حکومت و همچنین دخالت در شئون فردی و جمعی زندگی افراد جامعه، مدنظر آن‌ها نبوده است. آن‌ها ایدئولوژی را نیز همچون هر نظام هنجاری دیگری می‌دانستند که حقوق باید از تأثیر آن در امان بماند. با این حال، به نظر می‌رسد که در ارائه نظریه‌ای مستقل درباره حقوق به مثابه پدیداری مستقل از هرگونه هنجار ایدئولوژیک، توفیق چندانی نیافته‌اند، زیرا با توجه به تأکید آن‌ها بر استقلال امر حقوقی از امر اخلاقی و اصرار این نظریه‌ها بر اینکه قانون نباید الزاماً منعکس‌کننده هیچ ارزش خاص ماهوی‌ای مانند آزادی، عدالت، اخلاق یا حقوق بشر باشد (زارعی، ۱۳۹۴، ۵۳)، قانون معتبر، نزد آن‌ها به ظرفی تبدیل می‌شود که می‌تواند هر محتوای ایدئولوژیک و تمامیت‌خواهانه‌ای را در خود جای دهد؛ این نکته مورد تأیید اثبات‌گرایانی همچون هارت نیز قرار گرفته است. او به صراحت اعلام می‌کند که درک این نکته که قانون ضرورتاً عادلانه نیست یعنی اینکه قانون ممکن است به لحاظ اخلاقی، فجیع، اما همچنان قانون باشد. باعث می‌شود که درس‌های عملکرد حکومت نازی را بهتر فرا بگیریم. همچنین به عقیده وی، اگر به این موضوع توجه کنیم که قانونی بودن، هرگز ضامن عدالت و درستی اخلاقی نیست، مبانی کارمان به لحاظ اخلاقی و سیاسی مستحکم‌تر خواهد شد (مارمور، ۱۳۹۲، ۱۵۲). بر این اساس، اگرچه نظریه‌های اثبات‌گرا، لزوماً منجر به شکل‌گیری یا تجویز تحمیل قوانین ایدئولوژیک بر شهروندان نمی‌شوند، اما با به رسمیت شناختن اعتبار قوانین تمامیت‌خواهانه و ایدئولوژیک، در اثبات ادعای خود مبنی بر پیرایش حقوق از ایدئولوژی، توفیق نیافته‌اند.

درباره نظریه شکل‌گرایی حقوقی نیز همان‌گونه که پیشتر گفته شد، در برخی موارد، همین



نظریه که داعیهٔ ارائهٔ علم حقوق مستقل از ایدئولوژی دارد، نقشی ایدئولوژیک در حمایت از سنت کامن‌لا و ایجاد جایگاه انحصاری برای حقوق‌دانان در ارتباط با موضوعات حقوقی ایفا کرده است (لاگلین، ۱۳۸۸، ۲۳).

۲-۲. خادمیت حقوق

دیدگاه انتقادی‌تر به رابطهٔ حقوق با ایدئولوژی را می‌توان در نگاه ماتریالیست‌های تاریخی همچون کارل مارکس و فردریش انگلس سراغ گرفت. مارکس در کتاب «ایدئولوژی آلمانی»^۱ در تعریف ایدئولوژی می‌گوید: ایده‌های طبقهٔ مسلط مادی در هر عصر، نیروی فکری حاکم بر جامعه نیز هستند (اینگلتون، ۱۹۴۳، ۱۱۳). از نظر مارکس، ایدئولوژی، نوعی خطای سیستماتیک است که با مقولهٔ قدرت، رابطهٔ معناداری دارد؛ به این معنا که تضادهای را انکار می‌کند و به ساختار سلطه‌گری، مشروعیت می‌بخشد (اسماعیلی، ۱۳۹۱، ۲۶). او مفهوم ایدئولوژی را آنچنان بسط می‌دهد که تمامی عناصر روبنایی از جمله حقوق، اخلاق، زبان، و... را دربر می‌گیرد. بر این اساس، ایدئولوژی نه تنها دین، بلکه همهٔ شکل‌های آگاهی از نظر او نادرست را شامل می‌شود (ترکمان، ۱۳۸۹، ۲۷). مارکس در کتاب «نقدی بر اقتصاد سیاسی» اذعان می‌دارد که «ایدئولوژی می‌تواند صورت‌های حقوقی، سیاسی، مذهبی، هنری، و فلسفی به خود گرفته و حتی می‌تواند شامل علم نیز بشود» (ترکمان، ۱۳۸۹، ۲۵). بر همین اساس، او حقوق را صرفاً سازوکاری می‌داند که از طریق آن طبقهٔ حاکم تسلط خود را برابر تولید و منابع ثروت، جاودانی ساخته و به استثمار توده‌های کارگر توسط آن‌ها مشروعیت آشکار می‌بخشد (کلی، ۱۳۸۲، ۴۸۰). وی در «مانیفست کمونیست»، دیدگاه خود دربارهٔ قانون را این‌گونه بیان می‌کند: «قانون، اخلاق و دین، پیش‌دوری‌های متعدد بورژوازی هستند که در پشت آن‌ها منافع بورژواها پنهان شده است» و سپس خطاب به بورژواها اعلام می‌کند: «... نظام حقوقی شما چیزی نیست جز ارادهٔ طبقه شما که به‌عنوان قانون بر همه حاکم کرده‌اید، ویژگی ذاتی و جهت قانون را شرایط اقتصادی زندگی طبقه شما تعیین می‌کند...» (کلی، ۱۳۸۲، ۴۸۱).

انگلس نیز در کتاب «اصول کمونیسم»^۲، ارزش‌های حقوقی لیبرال اروپا مانند حاکمیت قانون، برابری در مقابل قانون، و مانند این‌ها را تنها نقاب‌هایی برای پنهان کردن این حقیقت ناگوار می‌داند که حقوق، صرفاً ابزار تحکیم نظامی است که در خدمت طبقهٔ حاکم است (انگلس، ۱۹۷۹، ۳۴۵).



۱۶

دوره هشتم
شماره ۴
پاییز ۱۳۹۵

1. German Ideology

2. Grundsätze des Kommunismus (Principles of Communism)

علاوه بر نظریه ابزارگرایی طبقاتی مارکس و انگلس که قانون را تجلی مستقیم اراده طبقه حاکم می‌داند، گرامشی^۱ نیز برای قانون، نقش ایدئولوژیک مهمی قائل است؛ از نظر او، طبقه حاکم از طریق نهادهای اجتماعی گوناگون، نوعی هژمونی ایدئولوژیک به وجود آورده و ایدئولوژی مسلط را به عنوان نظم طبیعی امور، معرفی می‌کنند. آن‌ها این کار را از طریق نهادهای آموزشی، فرهنگی، و حقوقی انجام می‌دهند (گرامشی، ۱۹۷۱، ۶۴).

قائلان به خادمیت حقوق، در پاسخ به پرسش از چیستی حقوق، اعلام می‌کنند که تلاش برای تعیین ماهیت حقوق، نوعی بدفهمی است، زیرا محتوای حقوق براساس اعتقادات برآمده از روابط قدرت خارج از آن تعیین می‌شود و بنابراین، اساساً مبنا و ماهیت خاصی ندارد که بخواید اخلاقی باشد یا نهادی. بر این اساس، با توجه به اینکه آن‌ها حقوق را به ایدئولوژی فروکاسته یا آن را بازتاب دهنده روابط قدرت و ایدئولوژی طبقه حاکم - که خود بازتاب منافع مادی آن طبقه است - می‌دانند، حقوقی بودن در نظر آن‌ها امری مشروط، محتمل و بی‌قاعده است که هیچ محتوا یا تعریف ضروری یا ویژگی ذاتی ای ندارد (سپینویچ^۲، ۲۰۱۴). بر این اساس، مارکسیست‌ها با اتخاذ این تعریف از حقوق به مثابه ابزاری ایدئولوژیک برای مشروعیت‌بخشی به منافع طبقه حاکم، معتقدند، با تحقق جامعه بی طبقه، دیگر وجود قانون و نظام حقوقی، ضرورتی نخواهد داشت (ویکس، ۱۳۸۹، ۱۰۸).

علاوه بر مارکسیست‌ها، جنبش مطالعات حقوقی انتقادی^۳ نیز در دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ به عنوان مکتب رادیکال فکری‌ای که تحت تأثیر سنت‌های مارکسیستی، واقع‌گرایی، چشم‌انداز ساختارشکنی و مکتب‌هایی مانند فمینیسم، محیط‌زیست‌گرایی و ضدنژادپرستی بود، ایده حقوق در خدمت ایدئولوژی را بازتولید کرد. این جنبش که عقیده واقع‌گرایان درباره عدم تعیین بنیادین حقوق و نیز دیدگاه‌های مارکسیست‌ها در مورد شکل‌گیری حقوق براساس منافع قدرتمندان را اقتباس کرده بود، به صراحت قانون را امری مسئله‌ناقص قلمداد می‌کرد که سرشت سرکوبگر جامعه را بازتولید می‌کند (ویکس، ۱۳۸۹، ۱۲۰). آن‌ها استدلال حقوقی را سرپوشی برای تعارض منافع گروه‌ها یا ایدئولوژی‌های مختلف می‌دانستند. ایده اصلی آن‌ها در این شعار خلاصه می‌شد که «حقوق، همان سیاست است» (بیکس، ۱۳۸۹، ۳۱۸). بنا به آنچه گفته

1. A. Gramsci
2. Christine Sypnowich
3. Critical Legal Study





شد، به نظر می‌رسد جنبش مطالعات حقوقی انتقادی مانند نظریه مارکسیستی، قانون را به ابزار بازتاب‌دهنده ایدئولوژی حکومت و وسیله‌ای برای حفاظت از منافع آن‌ها فرومی‌کاهد.

دیدگاه حقوق در خدمت ایدئولوژی، می‌تواند این اجماع موجود بین جریان‌های فکری رادیکال را بازتاب دهد که حقوق، نیروی پنهان‌کننده و توجیه‌کننده‌ای است که حکومت به منظور تضمین روابط ناعادلانه موجود، به اتباع خود تحمیل می‌کند. به نظر می‌رسد این جریان‌های فکری، مفهوم خاص ایدئولوژی که سرکوبگر و تمامیت‌خواه بوده و در پی مشروعیت‌بخشی به قدرت حکومت است، را مدنظر دارند. ادعای خادمیت حقوق، نیازمند بررسی موشکافانه است. یکی از مشکلات این نگرش، یکی دانستن قانون با سرکوب قهرآمیز پرولتاریاست. این دورنما از این واقعیت غافل است که مجموعه قابل توجهی از قوانین حتی در جوامع کمونیستی. کارکردهای دیگری همچون برنامه‌ریزی و تنظیم اقتصادی نیز دارند. علاوه بر این، تأکید بر عدم نیاز به وجود قانون در جامعه کمونیستی به معنی افتادن در دام شکاکیت است (ویکس، ۱۳۸۹، ۱۰۸). همچنین نظریه پردازان خادمیت حقوق، پاسخ دقیقی به پرسش‌های زیر نداده‌اند:

چگونه حقوق در پروژه فریب دادن و وارونه‌نمایی واقعیت دخیل می‌شود؟ آیا حقوق ضرورتاً از سوی نظم سرمایه‌داری ساخته و پرداخته و حمایت می‌شود؟ آیا تمام قوانین و هنجارهای حقوقی در راستای حفظ منافع مادی طبقه حاکم وضع می‌شوند؟

پاسخ به این پرسش‌ها، نیازمند مطالعات تجربی درباره نحوه عملکرد نظام‌های حقوقی است. ناگزیر، اشاره به این نکته حائز اهمیت است که تصویب قوانین مشابه در نظام‌های حقوقی مختلف با رویکردهای ایدئولوژیک متفاوت، بیانگر نبودن اراده هماهنگ و آگاهانه قانون‌گذاران برای حفاظت همیشگی و همه‌جانبه از منافع طبقه حاکم است. نظریه‌های لنین مبنی بر اینکه ایدئولوژی، صرفاً محصول طبقه حاکم نبوده و تمامی طبقات اجتماعی حتی خود مارکسیست‌ها دارای ایدئولوژی خاص خود هستند (هی‌وود، ۱۳۷۹، ۳۴) بیانگر این است که ادعای مارکس و انگلس درباره حقوق به مثابه ابزار ایدئولوژی طبقه سیاسی و اقتصادی حاکم، حتی در میان مارکسیست‌ها نیز با مخالفت‌های جدی روبه‌رو شده است.

با وجود مراتب پیش‌گفته، نظریه‌های مکتب‌های رادیکال درباره تأثیرات ایدئولوژیک برخی از موضوعات حقوقی، مانند حاکمیت قانون، قابل تأمل است. اگرچه آن‌ها دقیقاً توضیح نمی‌دهند که چگونه مقرره‌هایی مانند لزوم عمومیت قانون که در بردارنده هیچ عقیده خاصی درباره سازماندهی اقتصاد یا جامعه نبوده و هیچ گزاره کاذب یا صادقی را رواج نمی‌دهد. در

پروژه وارونه‌نمایی واقعیت دخیل می‌شود، لیکن، این عقیده آن‌ها قابل تأمل است که رویه‌گرایی گنجانده‌شده در حاکمیت قانون می‌تواند با هدف ایدئولوژیک منحرف کردن انتقادهای اجتماعی و جلوگیری از تغییرات شدید و انقلابی، مطرح شده و احتمال توفیقِ مفاهیم ماهویِ تر عدالت را کاهش دهد. بنا به مراتب یادشده، حاکمیت قانون حتی اگر در اساس خود ایدئولوژیک نباشد، لیکن در فضای ایدئولوژیک خاصی مطرح شده و دارای تأثیرات ایدئولوژیک قابل توجهی است. در این مورد، سپینویچ نتیجه مطالعات خود را این‌گونه توضیح می‌دهد که: «از نظر تاریخی، جوامعی که در آن‌ها حاکمیت قانون اعمال می‌شود، متمایل به نظام بازار آزاد سرمایه‌داری هستند که این امر بیانگر نوعی وابستگی بین این دو نهاد است» (سپینویچ، ۲۰۱۴).

۳-۲. تأثیرپذیری حقوق

واقع‌گرایی حقوقی^۱ یکی از مهم‌ترین مکتب‌هایی است که به نقش محوری نیروهای اجتماعی خارج از حقوق از جمله ایدئولوژی، در تعیین چستی حقوق، توجه کرده است. ویژگی خاص واقع‌گرایان و دلیل واقع‌گرا نامیده شدن آن‌ها این است که نظرها را به سوی واقعیت‌های فرایند قضایی جلب می‌کنند. آن‌ها معتقدند، قانون باید با ارجاع به آنچه دادگاه‌ها در عالم واقع به عنوان قانون معرفی می‌کنند، تعریف شود (ویکس، ۱۳۸۹، ۱۱۹). واقع‌گرایان، با فهم شکل‌گرایانه از قضاوت که بر اساس آن، قضات بر موضوعات صرفاً حقوقی تکیه می‌کردند، مخالف بوده و اعلام می‌کردند، تصمیم‌گیری قضات بر مبنای ترجیحات سیاسی یا پیش‌داوری‌های آن‌ها شکل می‌گیرد (بیکس، ۱۳۸۹، ۳۷۴). به باور آن‌ها حقوق ذاتاً غیرمتعین است و تصمیم‌های قضایی باید با مؤلفه‌های خارج از حقوق توصیف شوند. این مؤلفه‌ها شامل ایدئولوژی و عقاید سیاسی، ملاحظات حقوقی، دیدگاه‌های نخبگان جامعه‌شناس، یا عقاید عمومی اکثریت هستند (بیکس، ۱۳۸۹، ۳۷۴). جروم فرانک واقع‌گرایان را به دو گروه «شکاگان قواعد» و «شکاگان واقعیت» تقسیم می‌کند. گروه نخست، کسانی هستند که معتقدند، وراي قواعد رسمی حقوقی، ارزش‌های ناپیدا و اعلام‌نشده‌ای وجود دارند که در تعیین نتیجه یک دعوی خاص، نقش بازی می‌کنند؛ این ارزش‌ها در ذهن قضات در جریان هستند. گروه دوم که تندروترند، شکاگان واقعیت می‌باشند که ضمن پذیرش تردید شکاگان قواعد درباره غیرقابل اعتماد بودن قواعد رسمی، فرایند روشن شدن واقعیت‌های عریان یک دعوی را فرایندی پیش‌بینی‌ناپذیر و بی‌قاعده می‌دانند. از نظر آن‌ها، عوامل گوناگونی می‌توانند به صورت کاملاً ناآگاهانه در پذیرش چیزی به نام واقعیت،





توسط قاضی یا هیئت منصفه نقش داشته باشند (کلی، ۱۳۸۲، ۵۳۲). بدیهی است که هر دو گروه بالا به نقش ایدئولوژی‌ها در تصمیم‌گیری‌های قضایی اذعان دارند. مکتب فرایند حقوقی که در ایالات متحده در اواخر دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰ به طور جدی گسترش یافت، پاسخی صریح به واقع‌گرایی حقوقی بود. نظریه پردازان این مکتب بر این باورند که گرچه ممکن است تنها یک پاسخ صحیح برای تمام مسائل حقوقی وجود نداشته باشد، اما اگر قضاوت موقعیت خود را به طور مناسب دریابند و از اصول بی‌طرفی مدنظر این مکتب پیروی کنند، مشکل عدم تعیین حقوقی تا حد زیادی حل می‌شود (بیکس، ۱۳۸۹، ۳۷۶).

به نظر می‌رسد که واقع‌گرایان نیز مانند اثبات‌گرایان، ایدئولوژی را در مفهوم عام آن در نظر دارند و چندان دل‌مشغول ویژگی‌هایی مانند سرکوبگری و تمامیت‌خواهی ایدئولوژی نیستند، بلکه آن را هم‌عرض سایر هنجارهای غیرحقوقی مؤثر بر قضاوت قضاوت، می‌نگرند. با وجود ناهمسویی با دیدگاه واقع‌گرایان حقوقی درباره عدم تعیین حقوق، نگارنده با عقیده آن‌ها درباره تأثیرپذیری حقوق از ایدئولوژی هم‌داستان است، لیکن رابطه تأثیرگذاری بین حقوق و ایدئولوژی را متقابل می‌داند.

بحث و نتیجه‌گیری

تنوع تعریف‌ها، رویکردها و نگرش‌ها درباره ایدئولوژی آن را به مفهومی پیچیده، دالی با مدلول‌های متنوع و متکثر و در نهایت، واژه‌ای سهل و ممتنع تبدیل کرده است. در این مقاله تلاش کردیم با کمک گرفتن از مطالعات میان‌رشته‌ای، آشفتگی تعریف‌های موجود در مورد این مفهوم را در یک چارچوب قابل دفاع صورت‌بندی کرده و سپس بر آن دسته از اوصاف و کارکردهای این مفهوم تکیه کنیم که مرتبط با حقوق باشد. در نتیجه، در این نوشتار به ایدئولوژی با رویکرد جامعه‌شناسانه و سیاسی نگریسته شده و از نظر مفهومی نیز بر ویژگی‌های هنجاری بودن، ادعای جامعیت و ارائه پاسخ قطعی و همیشگی به موضوعات انسانی، معطوف به عمل بودن، ساده‌نمایی واقعیت به منظور نیل به اهداف خاص، مشروعیت بخشی به قدرت سیاسی و پشتیبانی توسط همان قدرت و در نهایت، الزام ارزش‌های خود در تمام زوایای زندگی فردی و اجتماعی شهروندان، تأکید شده است. در ادامه، ضمن تأکید بر اینکه حقوق نیز مانند هر پدیده دیگری در صورت داشتن ویژگی‌های بالا، قابلیت ایدئولوژیک شدن را دارد، رابطه حقوق با ایدئولوژی در معنای برگزیده نگارنده، تبیین شده است.

بنا به آنچه گفته شد، حقوق و ایدئولوژی در مفهوم بالا دارای ویژگی‌های مشترکی همچون دیگرارجاع، رسمی و هنجاری بودن و الزام‌آوری بیرونی هستند. بر این اساس، برخلاف نظر معتقدان به «خادمیت حقوق»، حقوق بما هو حقوق، دارای هیچ وصف و ویژگی ذاتی‌ای نیست که ضرورتاً منجر به ایدئولوژیک شدن آن شود و از سوی دیگر، برخلاف عقیده قائلان به «استقلال حقوق از ایدئولوژی»، حقوق دارای هیچ‌گونه ویژگی ذاتی غیرقابل جمعی با وصف ایدئولوژی نیست؛ بنابراین می‌توان از امکان ایدئولوژیک شدن حقوق سخن گفت.

آنچه ایدئولوژی را در ارتباط وثیق با مفاهیم حقوقی قرار می‌دهد، علاوه بر مسئله امکان نفوذ ایدئولوژی در دستگاه تولید قدرت از طریق قانون‌گذاری و حکمرانی، پیگیری ارزش‌های بنیادین یک ایدئولوژی خاص و غیریت‌سازی بر مبنای آن است (عقیقی، ۱۳۹۵، ۴۴). بر این اساس، چنانچه یک نظام حقوقی نخست، برای حل تمام مشکلات جامعه، در پی ارائه راهکارهای الزام‌آور حقوقی بوده و از قابلیت‌های نهادهای واسط مدنی غیرحقوقی برای ساماندهی اجتماع غفلت کند، دوم، بدون توجه به تکثر عقاید شهروندان، از طریق قواعد و مقررات حقوقی در پی الزام و تحمیل قرائت یگانه‌ای از محتوای «خوب و اخلاقی» زندگی به آن‌ها برآید، سوم، به دنبال حفظ نظم موجود و توجیه و مشروعیت بخشی به قدرت گروه سیاسی حاکم بر جامعه بوده و چهارم، در پی سوق دادن مشمولان خود به سوی ارزش‌های ایدئولوژیک باشد، در این صورت می‌توان از ایدئولوژیک شدن حقوق سخن گفت.

علاوه بر مراتب یادشده، درباره نحوه تأثیرگذاری ایدئولوژی بر حقوق، همان‌گونه که واقع‌گرایان نیز تأکید می‌کنند، بسیار محتمل است که ایدئولوژی واضعان، مجریان و مفسران قانون، در فرایند وضع، اجرا، و تفسیر آن، تأثیرگذار باشد و از سوی دیگر، این ادعا نیز قابل تأمل است که قواعد و مقررات حقوقی با ادعای تنظیم و محدود کردن قدرت سیاسی، باعث مشروعیت بخشی به این قدرت شده و مخالفت‌های شدید با نظام سیاسی حاکم را کنترل می‌کنند.

پرسشی که در این باره مطرح می‌شود این است که چگونه مفهوم ایدئولوژی می‌تواند در دانش حقوقی اعمال شود؟ تامسون^۱، مورخ مارکسیست درباره اعتبار جهانی مفهوم حاکمیت قانون می‌گوید، کارکرد ایدئولوژیک حقوق مستلزم این است که برخی ارزش‌های شکلی مانند عدالت و آزادی را عرضه کند. این موضوع را می‌توان در قالب این مثال توضیح داد که اگر شخصی گستاخی خود را با نقاب رفتار مبادی آداب بیوشاند، این موضوع به معنای نفی رفتار مؤدبانه

1. E.P. Thompson



نیست. بر همین اساس، ایدئولوژی حقوقی می‌تواند بر برخی بی‌عدالتی‌ها سرپوش بگذارد و باین حال، تا حدی در خدمت عدالت باشد؛ بنابراین، بحث کارکردی درباره ایدئولوژی بایستی ارزش مفهوم‌هایی را که در خدمت اهداف ایدئولوژیک است، تصدیق کند. ایدئولوژی نمی‌تواند به‌طورکلی از جنبه‌های رهایی‌بخش، عاری باشد. اگر حقوق منادی عدالت، برابری و آزادی است، در این صورت بایستی در تحقق این ایده‌آل‌ها (هرچند به صورت ناقص) توفیق یابد تا بتواند به مثابه ایدئولوژی عمل کند (سپنویچ، ۲۰۱۴).

بنا به آنچه گفته شد، مطالعات میان‌رشته‌ای درباره رابطه ایدئولوژی و حقوق ما را به این سو رهنمون می‌شود که حقوق و ایدئولوژی تأثیر و تأثر متقابل دارند. این نتیجه‌گیری، نه تنها از مجموعه‌ای از نهادهای اجتماعی مهم رمزگشایی و رفع ابهام کرده و ما را قادر می‌سازد که دیدگاه انتقادی‌تری در مورد حقوق و نقش آن در جامعه داشته باشیم، بلکه با اذعان به اینکه بخشی از حقوقی بودن، براساس جنبه‌های غیرحقوقی جامعه شکل گرفته و تحت تأثیر آنهاست، توجه ما را به اهمیت مؤلفه‌های سیاسی و جامعه‌شناسانه در فهم حقوق جلب می‌کند و از این طریق ضمن شناسایی رابطه معنادار حقوق با ایدئولوژی، دیدگاه تسلط‌گریزناپذیر ایدئولوژی بر حقوق را رد کرده و وجود یک نظام حقوقی غیرایدئولوژیک را که با تأثیرپذیری از ارزش‌های اجتماعی و فرهنگی غالب در جامعه، پویایی خود را حفظ می‌کند، مطلوب و امکان‌پذیر می‌داند. از سوی دیگر، حقوق بر جامعه و تغییرات اجتماعی تأثیرگذار است؛ این تأثیرگذاری نه تنها از طریق قضاوت‌های موردی و خاص رخ می‌دهد، بلکه نظام حقوقی، این کار را از طریق کمک به آفرینش فرهنگ سیاسی و تثبیت یا تغییر ایدئولوژی حاکم در جامعه انجام می‌دهد.



منابع

- احمدوند، شجاع؛ حمیدی، سمیه (۱۳۹۲). چهار روایت در فهم معنای مطالعات میان‌رشته‌ای. فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۶(۱)، ۵۴-۳۱. doi: isih.2014.21.002/10.7508
- اخوان منفرد، حمیدرضا (۱۳۸۰). نقش و جایگاه ایدئولوژی در نظریه‌های انقلاب. پژوهشنامه متین، ۱۰، ۱۰-۵۹.
- اردستانی، علی؛ ملاجعفری، فریبا (۱۳۹۵). سیاست هویت و جنسیت در ایران معاصر با تأکید بر اشعار شاملو. فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۸(۳)، ۱۵۲-۱۲۷. doi: 10.22035/isih.2016.227
- اسماعیلی، حمیدرضا (۱۳۹۱). رساله‌ای در شناخت ایدئولوژی. تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
- امامی، یحیی (۱۳۹۱). جامعه‌شناسی دین در آراء کلیفورد گیرتز. فصلنامه تخصصی مطالعات اجتماعی دین، ۱(۱)، ۱۸-۷. لینک
- بال، ترنس؛ دگر، ریچارد (۱۳۸۷). آرمان‌ها و ایدئولوژی‌ها (مترجم: احمد صبوری کاشانی). تهران: نشر کتاب آمه. (تاریخ اصل اثر: ۲۰۰۲).
- بريجانين، ماری (۱۳۷۱). فرهنگ اصطلاحات فلسفه و علوم اجتماعی (جلد اول؛ مترجم: بهاء‌الدین خرمشاهی). تهران: مرکز انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- بشلر، ژان (۱۳۷۰). ایدئولوژی چیست؟ نقدی بر ایدئولوژی‌های غربی (مترجم: علی اسدی). تهران: شرکت سهامی انتشار. (تاریخ اصل اثر: ۱۹۷۶).
- بیكس، برايان (۱۳۸۹). فرهنگ نظریه حقوقی (مترجم: محمد راسخ). تهران: نشر نی. (تاریخ اصل اثر: ۲۰۰۴).
- ترکمان، فرح؛ نیک‌پی، امیر (۱۳۸۹). تبیین جامعه‌شناختی ایدئولوژی و توسعه سیاسی در ایران معاصر. تهران: انتشارات علم.
- رجایی، مصطفی (۱۳۸۱). نظریه سیاسی فلسفه سیاسی، ایدئولوژی سیاسی (مترجم: احمدرضا طاهری‌پور). فصلنامه علمی پژوهشی علوم سیاسی، ۱۸، ۲۴۴-۲۳۹.
- رحیمی، سمیه (۱۳۹۰). بازخوانی ایدئولوژی و نقش آن در عمل سیاسی (پایان‌نامه کارشناسی ارشد). دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.
- زارعی، محمدحسین (۱۳۹۴). گفتارهایی در حقوق عمومی مدرن، حاکمیت قانون و دموکراسی. تهران: انتشارات خرسندی.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۲). فربه‌تراز ایدئولوژی. تهران: نشر مؤسسه فرهنگی صراط.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۲). فربه‌تراز ایدئولوژی. مجله کیان، ۱۴، ۲۰-۲.





سیموندز، نیل آی (۱۳۸۱). فلسفه حقوق. در: حق و مصلحت (جلد اول؛ مترجم: محمد راسخ؛ صص ۴۷-۲۵). تهران: طرح نو (تاریخ اصل اثر: ۱۹۹۸)

عقیقی، امیرحسین (۱۳۹۴). ایدئولوژی و نظم عمومی در ایران، بررسی تأثیرات ایدئولوژی سیاسی حاکم بر مفهوم نظم عمومی در ایران پس از انقلاب (پایان نامه کارشناسی ارشد). دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

علی بابایی، غلامرضا؛ آقایی، بهمن (۱۳۶۵). فرهنگ علوم سیاسی (جلد اول). تهران: نشر ویس.

فتوحی، محمود (۱۳۸۸). بازتاب ایدئولوژی در سبک و گفتمان. برگرفته از <http://karsi.blogfa.com/post-59.aspx> فرکلاف، نورمن (۱۳۷۹). تحلیل انتقادی گفتمان (مترجم: فاطمه شایسته پیران، و دیگران). تهران: انتشارات مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه ها. (تاریخ اصل اثر: ۱۹۸۰)

فیسک، جان (۱۳۸۱). فرهنگ و ایدئولوژی (مترجم: مرگان برومند). مجله ارغنون، ۲۰، ۱۱۷-۱۲۶. (تاریخ اصل اثر: ۱۹۹۸).

کلسن، هانس (۱۳۸۷). نظریه حقوقی ناب (مترجم: اسماعیل نعمت الهی). تهران: سمت. (تاریخ اصل اثر: ۱۹۴۳)

کلمن، جولزال؛ لیتز، برایان (۱۳۹۵). اثبات گرایی حقوقی (مترجم: محمد حسن خویشتندار). در: دنیس پترسن و دیگران، مکاتب معاصر فلسفه حقوق، کتاب راهنمای بلک ول برای فلسفه حقوق (مترجم: یحیی شعبانی و دیگران؛ صص ۷۹-۴۹). تهران: نشر ترجمان علوم انسانی. (تاریخ اصل اثر: ۲۰۱۰).

کلهر، جواد (۱۳۸۵). اصالت شکل در حقوق عمومی (پایان نامه دکتری). دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

کلی، جان (۱۳۸۲). تاریخ مختصر تئوری حقوقی در غرب (مترجم: محمد راسخ). تهران: انتشارات طرح نو. (تاریخ اصل اثر: ۱۹۹۲)

لاگلین، مارتین (۱۳۸۸). مبانی حقوق عمومی (مترجم: محمد راسخ). تهران: نشر نی. (تاریخ اصل اثر: ۲۰۰۴).

لپت، جان (۱۳۸۷). پنجاه متفکر بزرگ معاصر؛ از ساختارگرایی تا پسامدرنیته (مترجم: محسن حکیمی). تهران: انتشارات خجسته. (تاریخ اصل اثر: ۱۹۹۴)

مامور، آندره (۱۳۹۲). فلسفه حقوق (مترجم: سعید عابدی و مجید نیکویی). تهران: نشر نگاه معاصر. (تاریخ اصل اثر: ۲۰۱۰)

مدقق، عبدالظاهر (۱۳۸۵). نقد و بررسی نظریه ایدئولوژیک بودن علوم اجتماعی (پایان نامه کارشناسی ارشد). دانشکده علوم انسانی، دانشگاه جامعه المصطفی العالمیه، قم، ایران.

ملکیان، مصطفی (۱۳۹۴). واکاوی نظام اخلاقی فضیلت گرایی عرفانی. گفتگو با علی ورامینی، ویژه نامه چهارمین همایش نظام اخلاقی مولانا، موسسه سروش مولانا.

ویکس، ریموند (۱۳۸۹). *فلسفه حقوق، از حقوق طبیعی تا پسا مدرنیسم* (مترجم: فاطمه آبیاری). تهران: انتشارات رخداد نو. (تاریخ اصل اثر: ۲۰۰۶)

وینریب، ارنست جی (۱۳۹۵). *شکل‌گرایی حقوقی* (مترجم: سید محمدعلی عبداللهی). در: دنیس پترسن و دیگران، *مکاتب معاصر فلسفه حقوق، کتاب راهنمای بلک ول برای فلسفه حقوق* (مترجم: یحیی شعبانی و دیگران؛ صص ۲۳۱-۲۱۵)، تهران: نشر ترجمان علوم انسانی. (تاریخ اصل اثر: ۲۰۱۰)

هاکوپیان، مارک (۱۳۸۳). *دایرةالمعارف ناسیونالیسم* (مدخل ایدئولوژی) (مترجم: احمد علیقلیان). در: الکساندر ماتیل، *دایرةالمعارف ناسیونالیسم (مفاهیم اساسی آ تا خ)* (جلد اول؛ مترجم: کامران فانی، و محبوبه مهاجر؛ صص ۲۴۰-۲۳۳). تهران: انتشارات کتابخانه تخصصی وزارت امور خارجه. (تاریخ اصل اثر: ۲۰۰۰)

هی‌وود، آندرو (۱۳۷۹). *درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی از لیبرالیسم تا بنیادگرایی دینی* (جلد اول؛ مترجم: محمد رفیعی مهرآبادی). تهران: وزارت خارجه. (تاریخ اصل اثر: ۱۹۹۷)

هی‌وود، آندرو (۱۳۹۳). *سیاست* (مترجم: عبدالرحمن عالم). تهران: نشر نی. (تاریخ اصل اثر: ۱۹۹۷)

Althusser, L. (1969). *For Marx*. London: Allen Lane.

Arendt, H. (1962). *The origins of totalitarianism*. Cleveland and New York: World Publishing. Company.

Austin, J. (1832). *The province of jurisprudence determined?*. London: John Murray.

Boudonm, R. (1989). *The analysis of ideology*. Oxford: Polity Press.

Eagleton, T. (1991). *Ideology: An introduction*. New York: Verso.

Engels, F. (1890). Letter to C. Schmidt. In: K. Marx, & F. Engels (1970). *Selected Works* (Vol. 3), Moscow: Progress.

Engels, F. (1925). *Principles of communism* (M. Bedach, Trans.). Chicago: The Daily Worker Publishing Company.

Geertz, C. (1964). Ideology as a cultural system. In: D. Ernest, (Ed.). *Ideology and Discontent* (pp. 47-76), New York: Free Press of Glencoe.

Gramsci, A. (1971). *Selection from the Prison notebook*. Q. Hoare, & G. Nowell, (Ed.), Chicago: Interantional Publishing Corporatoin.

Hart, H. L. A. (1983). *The concept of law*. Oxford: Clarendon Press.

Kelsen, H. (1945). *General theory of law and the state* (A. Wedberg, Trans.). Cambridge, Massachusetts: Harvard University Press.



Kelsen, H. (2002). *Introduction to the problem of legal theory* (B. L. Paulson, & S. L. Paulson, Trans.). Oxford: Clarendon Press.

Kennedy, E. (1979). Ideology from destutt de Tracy to Marx. *Journal of the History of Ideas*, 40(3), 353-368. doi: 10.2307/2709242

Loughlin, M. (1992). *Public law and political theory*. Oxford: Clarendon Press.

Marx, K., & Engels, F. (1970). *The German ideology*. C. J. Arthur, (Ed.), London: Lawrance & Wishart.

McLellan, D. (1995). *Ideology* (2nd ed.). Minneapolis: University of Minnesota Press.

Sypnowich, Ch. (2014). *Law and ideology*. Stanford Encyclopedia of Philosophy.

Therborn, G. (1999). *The ideology of power and the power of ideology*. London: Verso.

Thompson, J. B. (1984). *Studies in the theory of ideology*. Cambridge: Polity Press.

Weinrib, E. J. (1995). *The idea of private law*. Cambridge: Harvard University Press.



فصلنامه علمی - پژوهشی

۲۶

دوره هشتم

شماره ۴

پاییز ۱۳۹۵

A Re-reading of the Relationship between Law and Ideology in the Light of Interdisciplinary Studies

Faezeh Daneshvar¹

Received: Aug. 31, 2016; Accepted: Sep. 27, 2016

Abstract

The interaction between law and ideology is both complex and contentious. This stems from differences in opinions on the definitions of the two concepts and the various ways in which ideology and law might be related to one another. Moreover, the existing diversity in the literature concerning ideology takes the biggest share of the blame. Hence, to clarify the relationship between ideology and law, one must first do an interdisciplinary study of the existing approaches towards the concept of ideology, as well as its general and specific definitions, and ultimately, the selected definition of ideology must be presented. The theories regarding the relationship between ideology and law may be divided into three categories, namely, autonomy of law, subordination of law to the ideology, and the influence of ideology. Interdisciplinary studies show that the first theory has not been successful in proving the autonomy of law. Likewise, the second theory has failed to address and respond to substantial issues as to its claims. Lastly, the influence of ideology theory has failed to deal with how ideology has been reciprocally affected by law. Nevertheless, the idea advocating the reciprocal relationship between law and ideology, while assuming a particular meaning of ideology, has drawn our attention to the importance of political and sociological factors in understanding law, highlighting the role of law in changes in the prevailing political culture and the dominant ideology in the society.

Keywords: law, ideology, autonomy of law, subordination of law, influence of ideology, reciprocal relationship between law and ideology.



Interdisciplinary
Studies in the Humanities

1

Abstract

1. Ph.D Student in Public Law, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.
Email: faezehdaneshvar@gmail.com



Bibliography

- Ahmadvand, Sh., & Hamidi, S. (1392/2013). Čāhār revāyat dar fahm-e ma'nā-ye motālēāt-e miyānreštei [Four narrations of understanding the interdisciplinary studies]. *Journal of Motālēāt-e Miyānreštei dar Olum-e Ensāni/Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 6(1), 31-54. doi: 10.7508/isih.2014.21.002
- Akhavan Monfared, H. R. (1380/2001). Naqš va jāygāh-e ideology dar nazariyehā-ye Enqelāb [The role of ideology in the theories of Revolution]. *Pažuhešnāme-ye Matin*, 10, 59-100.
- Ali Babai, Gh., & Aghai, B. (1365/1986). *Farhang-e olum-e siyāsi* [A glossary of technical terms of social sciences] (Vol. 1). Tehran, Iran: Našr-e Veys.
- Althusser, L. (1969). *For Marx*. London: Allen Lane.
- Aqiqi, A. H. (1349/1970). *Ideology va nazm-e omumi dar Iran, barresi-ye taširāt-e ideology-ye siyāsi-ye hākem bar mašhum-e nazm-e omumi dar Irān-e pas az Enqelāb* [The ideology and public order in Iran, the impacts of political ideology in the concept of public order in post Revolutionary Iran] (M.A. Thesis). Faculty of Law, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.
- Ardestani, A., & Mollajāfari, F. (1395/2016). Siyāsāt-e hoviyyat va jensiyat dar Irān-e mo'āser bā ta'kid bar aš'ār-e Ahamad Shamlu [Identity politics and gender issues in contemporary Iran with emphasis on the poetry of Ahmad Shamlou]. *Journal of Motālēāt-e Miyānreštei dar Olum-e Ensāni/Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 8(3), 127-152. doi: 10.22035//isih.2016.227
- Arendt, H. (1962). *The origins of totalitarianism*. Cleveland and New York: World Publishing Company.
- Austin, J. (1832). *The province of jurisprudence determined?*. London: John Murray.
- Baechler, J. (1370/1991). *Ideology čist? Naqdi bar ideologyhā-ye Gharbi [Qu'est-ce que l'idéologie?]* (A. Asadi, Trans.). Tehran, Iran: Šerkat-e Sahāmi-ye Enteshār. (Original work published in 1976).
- Ball, T., & Dagger, R. (1387/2008). *Ārmānhā va ideologyhā* [Ideals and ideologies] (A. Sabori Kashani, Trans.). Tehran, Iran: Našr-e ketāb-e āme. (Original work published in 2002)
- Bix, B. H. (1389/2010). *Farhang-e nazariye-ye hoquqi* [Jurisprudence: Theory and context] (M. Rasekh, Trans.). Tehran, Iran: Ney. (Original work published in 2002)
- Boudon, R. (1989). *The analysis of ideology*. Oxford: Polity Press.
- Bridjaniān, M. (1371/1992). *Farhang-e estelāhāt-e falsafe va olum-e ejtemā'i* [A glossary of technical terms of philosophy and social sciences] (Vol 1; B. Khorramshahi, Trans.). Tehran, Iran: Markaz-e Enteshārāt-e Pažuhešgāh-e Olum-e Ensāni va Motālēāt-e Farhangi/Institute for Humanities and Cultural Studies.

- Coleman, J. L., & Leiter, B. (1395/2016). Esbâtgerâyi-ye hoquqi [Legal positivism] (M. H. Khishtandar, Trans.). In: D. Patterson, & et. al. (Eds.), *Makâteb-e moâser-e falsafe-ye hoquq, ketâb râhnâmâ-ye Blackwell barâye falsafe-ye hoquq* [Companion to philosophy of law and legal theory] (Y. Shabani, et. al., Trans.; pp. 49-79). Tehran, Iran: Našr-e Tarjomân-e Olum-e Ensâni. (Original work published in 2010)
- Eagleton, T. (1991). *Ideology: An introduction*. New York: Verso.
- Emami, Y. (1391/2012). Jâmeešenâsi-ye din dar ârâ'-e Clifford Geertez [Sociology of religion in the Clifford Geert thought]. *Journal of taxassosi-ye motâlêât-e ejtemâ'i-ye din/Social Studie of Religion*, 1(1), 7-18.
- Engels, F. (1890). Letter to C. Schmidt. In: K. Marx, & F. Engels (1970). *Selected Works* (Vol. 3), Moscow: Progress.
- Engels, F. (1925). *Principles of communism* (M. Bedach, Trans.). Chicago: The Daily Worker Publishing Company.
- Esmaili, H. R. (1391/2012). *Resâlei dar šenâxt-e ideology* [A treatise on knowing ideology]. Tehran, Iran: Imam Sadiq University Press.
- Fairclough, N. (1379/2000). *Tahlil-e enteqâdi-ye goftemân* [Critical discourse analysis] (F. Shayeste Piran & et. al., Trans.). Tehran, Iran: Enteshârât-e Markaz-e Motâlêât va Tahqiqât-e Resânehâ/Research Center of Iranian Media publication. (Original work published in 1980)
- Fiske, J. (1381/2002). Farhang va ideology [British cultural studies and television] (M. Borumand, Trans.). *Majalle-ye Arghanun*, 20, 117-126. (Original work published in 1998)
- Fotuhi, M. (1388/2009). *Bâztâb-e ideology dar sabk va goftemân* [Reflection of ideology in style and discourse]. Reterived from <http://karsi.blogfa.com/post-59.aspx> <http://karsi.blogfa.com/post-59.aspx>
- Geertz, C. (1964). Ideology as a cultural system. In: D. Ernest, (Ed.). *Ideology and discontent* (pp. 47-76), New York: Free Press of Glencoe.
- Gramsci, A. (1971). *Selection from the Prison notebook*. Q. Hoare, & G. Nowell, (Ed.), Chicago: Interantional Publishing Corporatoin.
- Hakupian, M. (1383/2004). Ideology [Ideology] (A. Aligholian, Trans.). In: A. Matyl, *Dâyeratol-mââref-e Nasionalism (mafâhim-e asâsi Â ta X)* [The Encyclopeida of Nationalism, Entry of Ideology] (Vol 1; K. Fani, & M. Mohajer, Trans.; pp. 233-240). Tehran. Iran: Enteshârât-e Ketâbxâne-ye Taxassosi-ye Vezârat-e Omur-e Xâreje/ Library of International and Political Studies of Ministry of Foreign Affair. (Original work published in 2000)
- Hart, H. L. A. (1983). *The concept of law*. Oxford: Clarendon Press.
- Heywood, A. (1379/2000). *Darâmadi bar ideologihâ-ye siyâsi az liberalism tâ*





- bonyādgerāyi-ye dini* [Political ideologies: An introductory] (Vol 1; M. Rafi Mehrabadi, Trans.). Tehran, Iran: Vezārat-e Xāreje/Ministry of Foreign Affairs Publication. (Original work published in 1997)
- Heywood, A. (1393/2014). *Siyāsāt* [Politics] (A. Alem, Trans.). Tehran, Iran: Ney. (Original work published in 1997)
- Kalhor, J. (1385/2006). *Esālat-e šekl dar hoquq-e omumi* [Formalism in public law] (doctoral dissertation). Faculty of Law, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.
- Kelly, J. M. (1382/2003). *Tārix-e moxtasar-e te'ori-ye hoquqi dar Gharb* [A short history of Western legal theory] (M. Rasekh, Trans.). Tehran, Iran: Tarh-e Now. (Original work published in 1992)
- Kelsen, H. (1387/2008). *Nazariye-ye hoquqi-ye nāb* [Pure theory of law] (E. Nematollahi, Trans.). Tehran, Iran: Samt. (Original work published in 1943)
- Kelsen, H. (1945). *General theory of law and the state* (A. Wedberg, Trans.). Cambridge, Massachusetts: Harvard University Press.
- Kelsen, H. (2002). *Introduction to the problem of legal theory* (B. L. Paulson, & S. L. Paulson, Trans.). Oxford: Clarendon Press.
- Kennedy, E. (1979). Ideology from de Tracy to Marx. *Journal of the History of Ideas*, 40(3), 353-368. doi: 10.2307/2709242
- Lechte, J. (1387/2008). *Panjāh motefakker-e bozorg-e moāser, az sāxtārgerāyi tā pasāmodernite* [Fifty key contemporary thinkers: From structuralism to postmodernity] (M. Hakimi, Trans.). Tehran, Iran: Xojaste. (Original work published in 1994)
- Loughlin, M. (1388/2009). *Mabāni-ye hoquq-e omumi* [The idea of public law] (M. Rasekh, Trans.). Tehran, Iran: Ney. (Original work published in 2004)
- Loughlin, M. (1992). *Public law and political theory*. Oxford: Clarendon Press.
- Malekian, M. (1394/2015). *Vākāvi-ye nezām-e axlāqi-ye fazilatgerāyi-ye erfāni* [Analysis of the ethical theory of mystical virtue]. Dialog with A. Varamini, The 4th Conference of Rumi's Ethical Theory, Soroush-e Molana Cultural Institute.
- Marmour, A. (1392/2013). *Falsafe-ye hoquq* [Philosophy of law] (S. Abedi, & M. Nikouei, Trans.). Tehran, Iran: Našr-e Negāh-e Moāser. (Original work published in 2010)
- Marx, K., & Engels, F. (1970). *The German ideology*. C. J. Arthur, (Ed.), London: Lawrence & Wishart.
- McLellan, D. (1995). *Ideology* (2nd ed.). Minneapolis: University of Minnesota Press.
- Modqeq, A. (1385/2007). *Naqd va barresi-ye nazariye-ye ideologic budan-e olum-e ejtemā'i* [Critique and study of ideologic social sciences theory] (M.A. Thesis). Faculty of Humanities, Al-Mustafa University, Qom, Iran.

- Rahimi, S. (1390/2011). *Bāzẖāni-ye ideology va naqš-e ān dar amal-e siyāsi* [Readout of ideology and its role in political action] (M.A. Thesis). Faculty of Law and Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran.
- Rajai, M. (1381/2002). Nazariye-ye siyāsi-ye falsafe-ye siyāsi, ideology-ye siyāsi [Political theory, political philosophy, political ideology] (A. R. Taheripur, Trans.). *Journal of Elmi Pažuheši-ye Olum-e Siyāsi/Political Science*, 18, 239-244.
- Simmonds, N. E. (1381/2002). Falsafe-ye hoquq [Philosophy of law]. In: *Haq va maslehat, maqālāti dar falsafe-ye hoquq, falsafe-ye haq va falsafeye arzeš* [Essays in jurisprudence and philosophies of rights and values, rights and interest] (Vol. 1; M. Rasekh, Trans.; pp. 25-47). Tehran, Iran: Tarh-e Now. (Original work published in 1998)
- Soroush, A. (1372/1993). *Farbehtar az ideology* [Sturdier than ideology]. Tehran, Iran: Našr-e Mo'assese-ye Farhangi-ye Serāt.
- Soroush, A. (1372/1993). *Farbehtar az ideology* [Sturdier than ideology]. *Majalle-ye Kiyān*, 14, 2-20.
- Sypnowich, Ch. (2014). *Law and ideology*. Stanford Encyclopedia of Philosophy.
- Therborn, G. (1999). *The ideology of power and the power of ideology*. London: Verso.
- Thompson, J. B. (1984). *Studies in the theory of ideology*. Cambridge: Polity Press.
- Torkaman, F., & Nikpey, A. (1389/2010). *Tabyin-e jāme'ešenāxti-ye ideology va towse'e-ye siyāsi dar Irān-e mo'āser* [Sociological explanation of ideology and political development in contemporary Iran]. Tehran, Iran: Entesārāt-e Elm.
- Wacks, R. (1389/2010). *Falsafe-ye hoquq: Az hoquq-e tab'i tā pasāmodernism* [Philosophy of law: A very short introduction] (F. Abyar, Trans.). Tehran, Iran: Entesārāt-e Roxdād-e Now. (Original work published in 2006).
- Weinrib, E. J. (1995). *The idea of private law*. Cambridge: Harvard University Press.
- Weinrib, E. J. (2017). Šeklgerāyi-ye hoquqi [Legal formalism] (S. M. A. Abdollahi, Trans.). In: D. Patterson, et. al. (Eds.). *Makāteb-e mo'āser-e falsafe-ye hoquq, ketāb rāhnāmā-ye Blackwell barāye falsafe-ye hoquq* [Companion to philosophy of law and legal theory] (Y. Shabani, et al, Trans.; pp. 215-231). Tehran, Iran: Našr-e Tarjomān-e Olum-e Ensāni. (Original work published in 2010)
- Zarei, M. H. (1394/2015). *Goftārhāyi dar hoquq-e omumi-ye modern, hākemiyat-e qānun va democracy* [Modern public law, the rule of law and democracy]. Tehran, Iran: Entesārāt-e Xorsandi.



COPYRIGHTS

Copyright for this article is retained by the author(s), with publication rights granted to the [ISIH Journal](#).

This is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution.

License (<http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).

HOW TO CITE THIS ARTICLE

Daneshvar, F. (2016). A Re-reading of the relationship between law and ideology in the light of interdisciplinary studies. *Journal of Interdisciplinary Studies in the Humanities*, 8(4), 1-26. doi: 10.22035/isih.2016.241



چگونه به این مقاله استناد کنیم:

دانشور، فائزه (۱۳۹۵). بازخوانی رابطه حقوق و ایدئولوژی در پرتو مطالعات میان‌رشته‌ای. *فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی*، ۸(۴)، ۱-۲۶. doi: 10.22035/isih.2016.241

http://www.isih.ir/article_241.html